

و همچنین از آنجا که این مسأله مقتضی طرح نظرات مختلف می باشد و شایسته ترین محل برای درج این نظرات علمی، مجله نورعلم است، لذا مقاله حاضر تنها به عنوان نظری فقهی تقدیم می گردد. باشد که هم استدلال دو نظر مخالف مطرح گردد و هم امید که به مقدار توان خود، راهگشائی فی الجمله در مسأله مورد بحث بوده باشد.

# نظری فقهی

مرتضی الحسینی النجومی

آیا تصویب مالیات براساس احکام اولیه فقهیه است یا بعنوان احکام ثانویه؟

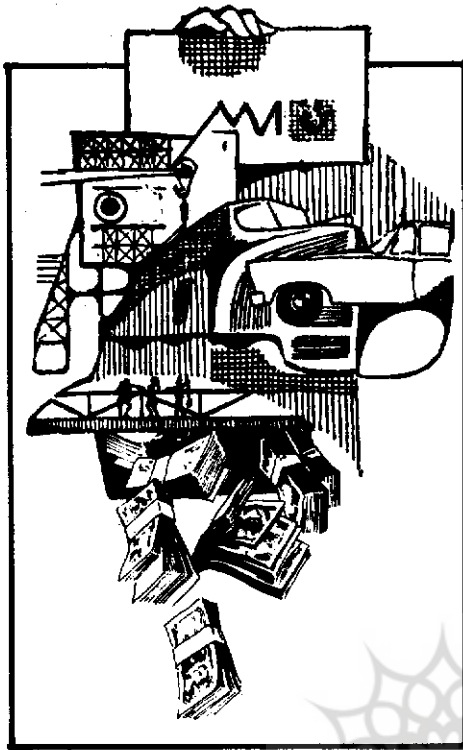
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی  
رتال جامع علوم انسانی

منی کنیم به سه معنی و در سه مورد استعمال می شود که به نظر حقیر دوتای از آنها از عناوین اولیه و سومی یعنی مالیات و خراجی که اکنون محل بحث است از عناوین ثانویه می باشد.

شکی نیست که دو معنای خراج از بدو تشکیل حکومت اسلامی تحقق یافته و بالتفصیل در کتب فقهاء خاصه و عامه مطرح شده است و آن دو معنای معهود که در کتب

الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی محمد وآله الطاهرين.

از آنجا که لایحه مالیات در مجلس شورای اسلامی مطرح گردیده و مسأله ای علمی و فقهی پیش آمده است که آیا تصویب مالیات در حکومت اسلامی براساس احکام اولیه است یا ثانویه؟



فقهاء و کتب اموال و خراج و گاه در کتب تاریخ و تاریخ تمدن، مورد نظر واقع شده است، یکی در مورد اراضی است که از آن به خراج اراضی تعبیر می کنند و دیگری در مورد معاهده و قرارداد صلح با کفار اهل کتاب است که از آن به خراج جزیه تعبیر می شود. ولی معنای سوم از مالیات و خراج که فعلاً محل بحث و نظر ماست مالی است که دولت از اجناس و اموال و درآمدهای مسلمانان - غیر از اراضی و زمینها - می گیرد.

و تمام مالیاتها چه مستقیم و چه غیر مستقیم، چه سرانه و چه بر واردات یا مالیات رأی یا مالیات بر ارث یا بر مشاغل یا بر فروش یا بر شرکتها یا مالیات ارزش اضافی یا امنیت اجتماعی و امثال اینها همه داخل این عنوان سوم است و اغلب مالیات هائی که اکنون وزارت دارائی از مردم و وصول می کند مالیات بر درآمد و از نوع سوم معانی خراج است که سابقاً عرض شد.

اما استعمال لفظ خراج که به معنای بهره و مستفاد می باشد در مورد مالیاتهای سه گانه فوق بدین جهت است که در حقیقت قلم مهمت درآمدهای دولتی را اینها تشکیل می دهد و تنها درآمدهای دولتی است که دولت می تواند در مخارج خود بر روی آنها تکیه کند از آن جهت که متعلق به دولت است، زیرا اموال و درآمدهای دیگر هر کدام مبنی بر موضوعاتی است که ممکن است خیلی وقتها تحقق نپذیرد و به

فعلیت در نیاید و به تعبیر فقهاء ممکن است به عدم فعلیت و تحقق موضوع، حکم نیز فعلیت و تحقق نپذیرد. بلکه فقط زکات حکم ثابت دائمی است ولی آنها هم از نظر تعیین موارد مصرف از نظر شرع ابتداءً یک درآمد دولتی تلقی نمی گردد و ثانیاً اموال زکوی اموالی مخصوص و شامل جمیع موارد درآمد نمی گردد. اما خراج جزیه واضح است که از محل بحث خارج و قضیه ما قضیه تصالح بین کفار و مسلمین نیست تا آن حرفها پیش آید، بلکه صحبت این مالیات بین مسلمین و حکومت شرعی آنان است. حکومتی که شرعاً حق ولایت بر آنان را داشته باشد و طبعاً آنان هم در

مقابل باید اطاعت از ولایت آن حکومت که در رأس آن ولی فقیه است داشته باشند.

واما خراج اراضی، آن هم عقد قراردادی است بین حکومت شرعی مردم و خود مسلمانان که آنان استفاده صالحه از اراضی و زمینهای مربوط به حکومت شرعی یا ولی امر نموده و در مقابل خراج و مالیاتی را به حکومت وقت و ولایت امر می پردازند. البته روشن است خراجی که از اراضی واگذار شده از طرف دولت اسلامی به دولت پرداخت می شود با خراجی که برطبق قانون جزیه و به موجب قرارداد صلح گرفته می شود فرق دارد. در خراج جزیه ای مالکیت زمین از اهل جزیه سلب نمی شود، مگر آنکه سلب مالکیت به مواد قرارداد جزیه ای اضافه شود و در خراج اراضی اینطور نیست، چه بسا می شود که مردم مالک زمین نمی شوند و زمینی که در دست آنهاست از طرف دولت اسلامی به آنها واگذار شده است و همانطور که بعداً عرض می شود این واگذاری علاوه بر آنکه خود از عناوین اولیه فقهیه است، تحت یکی از عناوین اولیه فقهیه چون اجاره، مزارعه، مساقات یا صلح و یا امثال آنها می باشد و با از بین رفتن این عناوین و موضوعات، حکم هم منتفی می گردد.

در خراج جزیه ای، این خراج با اسلام آوردن جزیه دهنده از وی ساقط می شود ولی خراج اراضی اصولاً بین مسلمان و حکومت

اسلامی منعقد می گردد و لذا اسلام آوردن و سقوط جزیه ای در کار نخواهد بود. در خراج جزیه ای اذلال و سرشکستگی اهل ذمه منظور است بخلاف خراج اراضی نسبت به مسلمان.

پس روشن شد که این دو معنای خراج متفاوت بوده و خراج ارض و خراج جزیه یکی نیستند. ولی واضح است که هر کدام از این دو عنوان، از عناوین اولیه مطروحه در فقه است ولی خراج الجزیه از احکام اولیه متفرعه بر جهاد و توابع مصالحه و قرارداد بین مسلمان و کفار اهل کتاب بوده که یکی از آنها جزیه است.

واما مالیات زمینها به معنای خراج الأراضی که زمینها متعلق به دولت اسلامی باشد و بطور واگذاری به مسلمان و اگذار شود اولاً: خود آن اراضی بعناوینها الا اولیه مورد نظر در مبحث جهاد و احیاء الموات و احکام الأرضین است ثانیاً: آن هم در حقیقت به یکی از عناوین اولیه مطروحه در فقه باز می گردد. یعنی این واگذاری یا به نحو بیع است یا اجاره یا ایهاب یا مزارعه یا مساقاة یا اقراض و یا مصالح بین القرفین و در اغلب موارد به نحو اجاره بوده و خراج در حقیقت حکم کرایه زمین را داشته است و چون این نحو خراج از مصادیق عناوین اولیه فقهیه است، پس باید از همان عناوین اولیه باشد. تفصیل کلام در این دو معنای خراج و تاریخ مالی آن دو، و وضع مسلمان در ادوار مختلفه عصور اسلامی، محتاج به رجوع به کتب مفصله ای است که این دو عنوان در آنها

مطرح شده است. و اما مالیات محلّ بحث و نظر ما که از آن فعلاً تعبیر به مالیات بر درآمد می کنیم - و همانطور که سابق هم عرض شد اغلب مالیاتهای وزارت دارائی از این نحو مالیات است - آنطور که بنده خیال می کنم از عناوین ثانویه بوده و هرچه بیشتر تأمل می نمایم این مطلب روشن تر می گردد.

زیرا، اولاً ما در مراجعه به فقه اسلامی عنوانی به عنوان مالیات بر درآمد مردم نمی بینیم بلکه در مقابلش به حکم اجماع و نصّ، اصالت عدم جواز تصرف در مال غیر بدون مجوّز شرعی را مشاهده می کنیم همانطوری که در توقیع مبارک امام عصر عجلّ الله تعالی فرجه الشریف است: لَا يَجِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَتَصَرَّفَ فِي مَالِ الْغَيْرِ بِغَيْرِ إِذْنِهِ<sup>۱</sup> و دعوی آنکه تصرف ولیّ فقیه در مال مردم، تصرف در مال غیر نیست بلکه تصرف در مال خود است، بسیار بعید می نماید زیرا او از باب ولایت، با ملاحظه مصالح منظوره حق تصرف در مال غیر را دارد، نه آنکه خود مالک می باشد و هیچ بعید نیست که این حق تصرف، برحق تصرف مالک نیز اولویت داشته باشد، حتی ممکن است بگوئیم در ابتداء امر عنوان عام حکومت اسلامی و ولیّ فقیه مالک، در عرض مالک اصلی نیستند اما بعد از جواز تصرف و اقدام براین تصرف شرعی، مالک گردند. باری این

نحو جواز تصرف بدون حصول عنوان مالکیت، بدون شک برای ولیّ فقیه ثابت است مثل ولایت بر ممتنعین چون ولایت بر ممتنع از پرداخت زکات یا ممتنع از تحویل گرفتن ثمن در بیع خیاری یا ممتنع از گرفتن ثمن یا ممتنع در مدّت مقرر یا ممتنع از تقسیم مال مشترک یا ممتنع از مصالحه در مال مختلط و امثال اینها.

## لا يحلّ لاحد ان يتصرف في مال الغير بغير اذنه

پس وضع این نحو خراجها و عناوین دیگری که بعداً به آنها اشاره می شود همگی با عنوان ثانوی و با ملاحظه اصل احترام مالکیت شخصی و عدم جواز تصرف در آن بدون اجازه مالکش پیش می آید.

و حق تقنین این قانون یعنی مالیات بر درآمد یا ولیّ فقیه و ولیّ امر مسلمین بوده و از فروعات و وظائفی است که متوجه ولیّ مذکور است. و ما از آن وظایف به نحو اصطلاحی به حاجه البلاد و مصالح العباد تعبیر می کنیم و بدون شک در صورت تحقق حکومت شرعیّه و فعلیت ولایت فقیه، باید حق این تقنین و تصمیم را داشته باشد چون از قطعیات مذهب امامیه، ثبوت

(۱) بحار ج ۵۳، ص ۱۸۳ ط بیروت.

## و حق تقنین این قانون یعنی مالیات بر درآمد با ولی فقیه است

ولایات نوعیه - که از آنها به وظائف حسبه تعبیر می کنیم - می باشد و شارعی که راضی به ترک این امور نیست چگونه اجازه می فرماید که امور مسلمین مهمل و نظام آنان مختل و بیضه اسلام در معرض زوال و نابودی قرار گیرد و شکی نیست که اجراء آن امور و وظائف جز باثبوت ولایت و نیابت فقهاء شایسته و نواب عصر غیبت، درست در نمی آید و همانا اهم وظائف حسبه و اساس مصالح اسلامی (ام المصالح الاسلامیه) تشکیل اصل حکومت اسلامی و قطع دستهای طواغیت زمان و جباره کفر و ظلم و تأمین بنیه مالی برای مسلمین است. و الا با وجود آنان و سلطه ظالمه شان، دستهای ولی فقیه بسته و جز اصلاح بعضی امور مختصری از قضایا و احوالات شخصیه مسلمین و یک دنیا خون دل و حسرت از تزییع احکام الهی، برای ولی فقیه چیزی باقی نمی ماند.

پس اگر فرض شود که روزی حکومت اسلامی برقرار و دست ولایت فقیه گشاده و مردم هم کمال ایشار و فداکاری و تعهد و مسؤولیت را نسبت به این حکومت ابراز داشتند - مثل امروز که جای عذری برای کسی باقی نمانده - آیا واقعاً می شود گفت که اکنون

هم شرع به اهمال این حکومت و تعطیل احکام الهی راضی است یا آنکه بعد از این همه شهادت و ایثار، حاجه البلاد و مصالح العباد را بمهت الریاح واگذارد. پس از اهم وظایف ولی فقیه به هنگام قدرتش بر حفظ بیضه اسلام و نظام امر مسلمین، رسیدگی به حاجه البلاد و مصالح العباد است و به بیان دیگر ما وظایف ولی فقیه را یک کاسه به حاجه البلاد و مصالح العباد تعبیر می کنیم و اینجاست که برای تحقق این مقصود، عناوین ثانویه دیگری متوجه می شود - که مانند عناوین اولیه ثابت نیستند - مثل وضع و تصویب و اخذ مالیات بر درآمد که به عنوان اولی مثل زکات و خراج الأراضي و جزیه، چنین خراجی در اسلام مطرح نیست ولی بعنوان ثانوی یعنی حاجه البلاد و مصالح العباد مقتضی گرفتن چنین مالیاتی می گردد. اگر گفته شود که زکات و صدقات و امثال اینها نیز در حاجه البلاد و مصالح العباد مصرف می گردد پس باید آنها هم از عناوین ثانویه باشند و حال آنکه کسی چنین حرفی، زده است. گوئیم:

عنوان حاجه البلاد و مصالح العباد از مصادیق و موارد صرف عناوین مذکور یعنی زکات و صدقات و حسنات می باشد، یعنی در حقیقت عناوین زکات و امثال آن در رتبه موضوعیت نسبت به عنوان مورد نظر مسأله ما می باشد و رتبه متقدم است گرچه خود زکات و امثال آن هم دارای موضوعات خاصه متقدمه

خود می باشد و این به خلاف محلّ کلام است زیرا مدّعی ما چنان است که عنوان حاجه البلاد و مصالح العباد (یا هر تعبیر دیگری بکنید) در رتبه موضوعیت برای وضع این نوع مالیات است و وضع و تقنین مالیات در رتبه متأخره از آن عنوان می باشد. پس رتبه این نوع مالیات به دو مرتبه، متأخر از رتبه زکات و صدقات و امثال آن می باشد و بهمین مناسبت سزا است که به کلام پیشین خود باز گردیم و نظری به فرق بین این نحو مالیات و مالیات اراضی بیفکنیم.

مالیات اراضی در مقابل واگذاری اراضی از طرف دولت اسلامی به مسلمین است که در مقابل این واگذاری چیزی به دولت اسلامی سپردن و در حقیقت این معنی از مالیات به یکی از عناوین اولیه فقهی چون بیع اجاره، ایهاب، اقراض، یا صلح بین الظرفین و امثال اینها بر می گردد و به تعبیر دیگر این نحو مالیات احتیاج به یک قرارداد قبلی و عقودی از عقود مذکوره را دارد.

و مالیات بردرآمد مقدار مالی است که مردم پس از ارزیابی کسب و کارشان به دولت می پردازند و در حقیقت معاوضه و تقابلی قبلاً نبوده است.

و اگر گفته شود که این مالیات هم برای مصارف دولت است، گوئیم: آن مصارف بعد از اخذ مالیات پیش می آید نه قبل تا تقابلی باشد. به عبارت دیگر آن مصارف، علت غائیه

است و در رتبه متأخره تحقق می یابد پس محال است که موضوع الحکم و در رتبه متقدم باشد و لذا اخذ مالیات قبل از آن مصارف، باید مجوّزی داشته باشد و مجوّزی هم نیست مگر حاجه البلاد و مصالح العباد یا امثال آن و این اشتباه ناشی از اشتباه و فرق نگذاشتن بین موضوع و متعلق حکم است، احکام تکلیفیه همیشه بین دوجبهت و دارای دوجنبه است. جهت و جنبه تعلیق و جهت و جنبه تعلق. اما جنبه تعلیق از ناحیه موضوع است که حکم معلق براو و در رتبه متأخر از اوست و اما جنبه تعلق از ناحیه متعلق است که حکم متعلق و متوجه براو و در رتبه متقدم از اوست و متعلق حکم به دو مرتبه متأخر از موضوع است و محال است که در رتبه موضوع واقع شود.

باری باز هم منصفانه گوئیم گرچه می دانیم که هیچگاه هیچ دولتی نتوانسته است بدون قدرت مالی و تنظیم بودجه و خراج پا برجا بماند و طبعاً دولت جمهوری اسلامی ما هم باید چنین باشد و به تعبیر دیگر از لوازم عرفیه حکومت اسلامی و جامعه اسلامی قدرت مالی آن است، ولی این منافات ندارد که قسمتی از آن بودجه و خراج به عنوان ثانوی تأمین گردد. هر چند که نیاز حکومت اسلامی بر آن کاملاً روشن و محتاج به بیان و اثبات نیست. البته نباید خلط شود که تصویب امور مالی دیگری در اسلام به عنوان اولیه چون خمس، زکات، کفارات مالی، بغضی از موقوفات، خراج

اراضی و جزیه غیر از مالیات مورد نظر فعلی ماست، زیرا امثال خمس و زکات و کفارات مالی و بعضی از موقوفات در ابتداء امر و بالذات از اموال دولت محسوب نبوده و بالمآل از جهت مصرف به خزانه دولت اسلامی واریز می گردد ولی خراج اراضی و جزیه و بعضی موقوفات دیگر از عناوین اولیه بوده و اینها غیر از مالیات محل بحث می باشد و عدم کفایت امور مالی حکومت اسلامی بواسطه موارد مذکوره فوق و نیاز به تقنین و جعل مالیات بر درآمد موجب نمیشود که این نوع مالیاتها تحت عنوان اولیه درآمد و هرچه بیشتر نیاز را ثابت کنیم، عنوان ثانوی را بیشتر ثابت کرده ایم.

و باز هم اگر گفته شود که ما، مسؤلان و گردانندگان جمهوری اسلامی را و کلاء ملت و مردم می دانیم، بنابراین مردم در قضیه تقنین و اخذ مالیات به آنان وکالت و نیابت داده اند گوئیم: این منافات با عنوان ثانوی بودن مالیات ندارد زیرا نفس توکیل غیر، اگر از عناوین اولیه بوده باشد منافات با آن ندارد که مورد وکالت از عناوین ثانویه باشد، پس مسؤلین امر وکالت در تنفیذ و اجرای احکام و قوانین به عناوین اولیه و ثانویه را دارند و نفس وکالت، اولیت عنوان را ثابت نمی کند همانطور که ثانویت آن را هم، اثبات نمی کند.

باری از شواهد برآنچه عرض کردیم این است که تصویب و تقنین این نوع مالیات از طرف دولت اسلامی باید انجام گیرد صنفی

برعلیه صنف دیگر و گروهی بر علیه گروه دیگر - که همه در تحت لواء حکومت اسلامی زندگی می کنند - حق جعل مالیات ندارند مگر با تصویب حکومت اسلامی و اوست که نظر در حاجه البلاد و صلاح العباد می کند، یعنی حاجه البلاد و صلاح العباد، که موضوع جواز تشریح قانون مالیات است، عنوانی عارض بر اصل مالکیت شخصی اشخاص بوده و عنوانی ثانوی است و آن حکمی که درباره همه افراد و اشخاص و اصناف و گروهها بعنوان اولی جعل شده است، همان عدم جواز تصرف در ملک غیر بدون اذن اوست.

اگر گفته شود که در قانون تعزیرات هم، تحدید میزان تعزیر به نظر حاکم است پس باید او هم به عنوان ثانوی باشد، گوئیم: که اصل تعزیر در شرع مقدس به عنوان حکم اولی جعل شده است و مقدار و اندازه تعزیر، از فروعات آن حکم ابتدائی است، پس همه از عناوین اولیه شرعی است به خلاف مقام که اصل تقنین این نوع مالیات به عنوان اولی نیست.

شاهد دیگر آنکه اگر زندگی مردم بسیار ساده و بر مبنای قناعت بوده باشد ولی امر، حاجتی به وضع خراج و اخذ مالیات نمی بیند، مثل زمان رسول اکرم (ص) و اگر نیاز باشد پای وضع مالیات به میان می آید و هر مقدار وسعت دولت اسلامی و قلمرو نفوذ او در جهان بیشتر شود و حاجت به تأمین نیازهای مالی بیشتر گردد به عنوان ثانوی نیاز به اخذ مالیات و

رفع ید از عدم جواز تصرف در مال غیر، بیشتر توجیه می‌گردد و با این گفته‌ها فرق بین مالیات مورد بحث با زکات روشن شد چون زکات در همه حال ثابت است و قابل عفو نبوده و غیر قابل تغییر و تبدیل می‌باشد به خلاف مالیات بر درآمد که می‌تواند مورد عفو قرار گیرد، به معنای عفو از اصل تقنین جدید یا عفو از آنچه را که دولت اسلامی قبلاً علی حسب المصلحة مقرر داشته است نه به معنای دست کشیدن از حکم شرعی به عنوان اولیش مثل زکات یا حد معین شرعی که قابل عفو و بخشیدن نیست.

اگر گویند که: وظائف ولی فقیه از عناوین اولیه است پس باید موارد و مصادیق آن مثل جعل و تقنین قوانین صالحه و مورد نیاز نیز از عناوین اولیه باشد، گوئیم چنین است ولی با قیاس محلّ کلام نسبت به حکم اولی تشریح شده از طرف شارع مقدس که عبارت است از عدم جواز تصرف در املاک شخصی، عنوان ثانوی داشتن قضیه تقنین مذکور، روشن می‌شود. یعنی ولی فقیه با نظر به حاجه البلاد و صلاح العباد از حکم اولی عدم جواز تصرف در ملک غیر به عنوان اولی آن رفع ید نموده و به عنوان ثانوی، قانون مالیات بر درآمد را وضع می‌فرماید.

و با نظر به اصل عنوان اولی حکم و عدم جواز تصرف مذکور و وضع قانون ثانوی از طرف ولایت فقیه قیاس دیگری در مسأله پیش می‌آید

## ولی فقیه با نظر به حاجه البلاد و صلاح العباد ..... مالیات بر درآمد را وضع می‌فرماید

که مطلب را قدری روشن‌تر می‌سازد، اگر قضیه مورد بحث را با قضیه ملکیت شخصی قیاس کرده و بگوئیم که عنوان، چون عنوان دولت و حکومت اسلامی مالک می‌شود و وضع مالی مسلمین باید چنین و چنان باشد، آیا بیش از آن است که عنوان مثل مالک شخصی مالک می‌گردد؟ آیا تحصیل مال به نحو وجوب و لزوم در ملکیت شخصی از عناوین اولیه است یا آنکه عنوان ثانوی نیاز به مال و رفع حوائج علت تحصیل مال است؟ همینطور در مقام مالکیت عنوان که به عنوان ثانوی لزوم تحصیل مال و تشریح الخراج پیش می‌آید و این عنوان ثانوی تا لزوم و حاجتی شرعی و مجبوری در بین نباشد متحقق نمی‌گردد و اگر ما عنوان را مالک ندانیم گمان می‌کنم که قوت و استحکام اصل اولی عدم جواز تصرف در مال غیر و قوت و استحکام عنوان ثانوی در رفع ید از اصل مذکور روشن‌تر و واضح‌تر می‌گردد.

و باز هم شاید مؤیدی بر مدعای مقام، قضیه جعل خراج العشور بر اموال تجار غیر مسلمان در زمان خلیفه ثانی است که از اموال غیر مسلمانان که از روم برای تجارت به بلاد



اسلام آورده می شد، عشری می گرفتند و ظاهراً آن طور که از کتاب خراج ابی یوسف والاموال ابی عبید بر می آید در زمان پیغمبر اکرم (ص) و خلیفه اول معمول نبوده و بعداً مرسوم شده و ظاهراً مقبولیت فی الجملة بین صحابه نیز پیدا نموده گرچه باز نحوه جواز اخذ این مالیات عشوری و عدم جواز آن مورد بحث و اختلاف بین فقهاء عامه و خاصه شده است و بعضی جواز آن را مطلق و بعضی دیگر مشروط بر آن دانسته اند که جواز اخذ آن در صورتی است که جزء قرارداد مصالحه بین مسلمین و کفار واقع شده باشد و اگر این چنین اشتراطی در بین نباشد، اخذ آن جایز نخواهد بود.

و علی ای حال بنا بر قول آنان که اخذ عشور را مطلقاً جایز دانسته اند این جواز، جز با اخذ عنوان ثانوی و جواز تصرف ولی مسلمین به عنوان متأخر و مستحدث درست در نمی آید و قضیه اخذ این عشور در بعضی موارد، مورد تصویب و امضاء ائمه طاهرین (ع) قرار گرفته و گاهی هم مورد قبول قرار نگرفته است و لکن ثبوت فی الجملة برای استدلال بر مطلب کافی است. و این مجرد شاهی بود و الاً مقام بحث ما نه از این قبیل عشور است و نه آنکه جای بحث آن باشد که آیا مورد تصویب و امضاء شرع هست یا خیر؟ چون فرض مقام ما، ولایت فقیه جامع الشرائط ولایت و زعامت است.

اما حلّ قضیه مالیات به عنوان احکام اولیه از باب جعاله مقررّه بین دولت و مردم، بدین

معنا که هر کس از وسائل رفاهی دولت چون برق، نفت، پست، و وسائل نقلیه دولتی چون قطار، راه آهن و هواپیما و امثال اینها استفاده کند، باید در مقابل آن مالیاتی به عنوان حق الجعالة به دولت بپردازد. باز هم تصویب مالیات را بر اساس احکام اولیه به عنوان مالیات تصحیح نمی کند زیرا اولاً بنا بر این مبنی باید دولت فقط از آنان مالیات بگیرد که از این امور استفاده می نمایند و ثانیاً اگر با این امر اخذ مالیات تصحیح و درست شود از محل بحث خارج می گردد، زیرا در این فرض، محل کلام، عنوان جعاله پیدا می کند نه مالیات

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

